شهرآرا
روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹
SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
۵شنبه
سال هفدهم
۱۹ شهریور ۱۴۰۵
۲۸ ربیع‌الاول ۱۴۴۸
شماره ۴۸۵۳

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۸:۳۰	غروب آفتاب ۱۷:۴۶:۵۲	اذان مغرب ۱۸:۰۵:۱۵	
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۲۵	اذان صبح فردا ۰۳:۴۳:۵۸	طلوع آفتاب فردا ۰۵:۱۰:۰۹	

اول شخص

در حلقه مبارزان انقلابی

یادی از حیدر رحیم‌پور ازغدی، فعال سیاسی، مبارز انقلابی و نویسنده مشهدی هم‌زمان با سالروز درگذشتش

مریم شیعه| خرداد ۱۳۵۶ است که خبر درگذشت علی شریعتی به مشهد می‌رسد. او از کسانی است که سال‌ها، سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش، حکومت وقت را به زحمت انداخته است. مرگ او می‌تواند، شروع قصه‌ای تازه باشد. وقتی از دنیا می‌رود، نامش به خط قرمز مطبوعات تبدیل می‌شود. رحیم‌پور ازغدی وقتی خبر درگذشت شریعتی را می‌شنود، لباس‌هایش را عوض می‌کند و کیف کوچکش را برمی‌دارد، خودش را به دفتر روزنامه خراسان می‌رساند و وقتی پشت میز می‌نشیند، به این فکر می‌کند که برای دوست قدیمی‌اش چه کلماتی را می‌تواند روایت کند. درست سه دهه قبل بود که باهم جروبحث کردند. هر دو نوجوان بودند و در انتخابات مشهد، درگیری لفظی کوتاهی داشتند. چند سال بعد، باز گذرشان به هم افتاد. در رفت‌وآمدهای سیاسی شهر، باز یکدیگر را دیدند و این بار رفاقتشان تا پایان عمر شریعتی به درازا کشید.

رحیم‌پور ازغدی متن کوتاهی برای شریعتی می‌نویسد. آن را به سردبیر نشان می‌دهد. تأیید یادداشت را می‌گیرد و از صفحه‌آرا می‌خواهد، در جای خوبی از صفحه آن را بگذارد. به سمت چاپخانه راه می‌افتد تا صفحه آماده چاپ را به دستشان برساند. یکی از اعضای جوان تحریریه، توی مسیر همراهی‌اش می‌کند و یکی، دو سؤال از شریعتی و نحوه درگذشتش می‌پرسد. ازغدی به همه خاطرات خوبی که در کنار هم داشتند، فکر می‌کند و وقتی بغض جوان را می‌بیند، چشمانش خیس می‌شود. به سمت تحریریه برمی‌گردد و متن تأییدشده را کنار می‌گذارد. از نو قلم به دست می‌گیرد و شروع به نوشتن می‌کند. از مرگ شریعتی، با عنوان «شهادت» یاد می‌کند و بعد، بی‌آنکه کسی تأیید کند، به‌جای متن قبل می‌گذارد.

صبح روز بعد، کلمات روی کاغذ آمده‌اند. دیگر نمی‌شود آن‌ها را پس گرفت. خودش سال‌ها بعد تعریف می‌کند که انتشار آگهی دستگاه امنیتی را به هم می‌ریزد و او برای در امان ماندن از بازداشت، به خانه محمدتقی شریعتی، پدر علی می‌رود؛ خانه‌ای که آن روز آن‌قدر رفت‌وآمد داشت که دستگیری‌اش ساده نبود.

حضور رهبر شهید انقلاب در منزل حیدر رحیم‌پور ازغدی، سال ۱۳۸۹

در متن زمانه

حیدر رحیم‌پور ازغدی در سال ۱۳۱۱ در مشهد به دنیا آمد. ریشه پدری‌اش به ازغد، روستایی در کوهپایه‌های اطراف مشهد، می‌رسید. در خانه‌ای بزرگ شد که کتاب خواندن در آن امری غریب نبود. پدرش حافظ و سعدی می‌خواند. تا هفده‌سالگی کمتر رمان ایرانی یا ترجمه‌شده‌ای در کتاب‌فروشی‌های مشهد و کتابخانه آستان قدس پیدا می‌شد که سراغش نرفته باشد. پایش به بحث‌های سیاسی و مذهبی شهر باز شد. اواخر دهه ۱۳۲۰، مشهد یکی از کانون‌های فعال جریان‌های مذهبی و سیاسی کشور بود. نام‌هایی چون آیت ا... سید علی خامنه‌ای، محمدرضا حکیمی، محمدتقی شریعتی، شیخ محمود حلبی و بعدها علی شریعتی در همین محیط به یکدیگر می‌رسیدند. نخستین برخورد جدی‌اش با علی شریعتی به انتخابات سال ۱۳۲۸ بازمی‌گشت؛ آن زمان او هفده‌ساله بود و شریعتی حدود پانزده‌سال داشت.

اختلاف میانشان مدتی آن‌ها را از یکدیگر دور کرد، اما این آشنایی در سال‌های بعد به رابطه‌ای طولانی در متن تحولات فکری و سیاسی مشهد تبدیل شد.

رحیم‌پور در جریان نهضت ملی‌شدن صنعت نفت فعال شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد هم از سیاست کنار نکشید. در رفت‌وآمد میان حلقه‌های مذهبی، ملی و مبارزان مشهد بود. فضایی که در آن مرزبندی‌های سیاسی هنوز به شکل سال‌های بعد سخت و قطعی نشده بود. از آغاز دهه ۱۳۴۰ در شبکه نیروهایی قرار گرفت که به نهضت امام خمینی پیوستند و فعالیت سیاسی‌اش از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا سال‌های منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ ادامه پیدا کرد. کم‌کم جلسات، گفت‌وگوها و رفت‌وآمد فعالان مذهبی و سیاسی بخشی از زندگی خانوادگی‌اش شده بود. همسرش، فاطمه فکور یحیایی که در هجده‌سالگی با او ازدواج کرده بود، خود وارد فعالیت‌های سیاسی شد. از تایپ و تکثیر اعلامیه‌ها تا همراهی با شبکه مبارزان، دوشادوش رحیم‌پور ازغدی فعالیت می‌کرد.

منتقد دلسوز

در دهه‌های بعد، یادداشت‌هایی در نشریات صبح، خراسان، کیهان و هفته‌نامه پنجره منتشر کرد. کتاب «از انجمن پیروان قرآن تا انجمن حجتیه» بخشی از تجربه و حافظه او از جریان‌های مذهبی مشهد را ثبت کرد و «تلخ‌ترین نوشته من» حاصل دغدغه دیرینه‌اش درباره کشاورزی، تولید و سیاست‌های اقتصادی بود. پیروزی انقلاب برای او به معنای پایان نقدها نبود. تعلق سیاسی‌اش به جمهوری اسلامی روشن بود، اما در نوشته‌ها و حرف‌هایش بارها از بوروکراسی، وضع تولید، کشاورزی، دستگاه فرهنگی و برخی سیاست‌های پس از انقلاب انتقاد کرد. حتی در وصیت‌نامه‌اش از مسئولان خواسته بود نقدهایی را که در چند دهه درباره اداره کشور نوشته بود، دوباره بخوانند. از نظر او وفاداری الزاما به معنای سکوت نبود؛ می‌شد از درون یک منظومه سیاسی دفاع کرد و در همان حال نسبت به ناکارآمدی‌هایش معترض ماند. در سال‌های پایانی عمر هنوز نشست‌های فکری با دانشجویان داشت و خانه‌اش محل رفت‌وآمد جوانانی بود که بعضی دهه‌ها پس از آغاز فعالیت سیاسی او متولد شده بودند. حیدر رحیم‌پور ازغدی ۱۹ شهریور ۱۴۰۰، در هشتاد و نه‌سالگی درگذشت. از زندگی نزدیک به ۹ دهه‌ای او می‌توان فهرستی طولانی از نام‌ها، گروه‌ها، کتاب‌ها و اتفاقات سیاسی بیرون کشید. اما شاید برای فهمیدنش همان تصویر نخست کافی باشد؛ او هر بار هزینه باورهایش را داد اما از آن‌ها کوتاه نیامد، چه در راه چاپخانه و چه در مسیر سیاست.

طرح: آتوسا مافی|شهرآرا

شهید

محمد عیسی وطنی

تاریخ شهادت:	۱۳۹۵/۰۲/۱۶
تاریخ تولد:	۱۳۵۱/۰۶/۰۷
محل تولد:	مشهد
محل شهادت:	خان طومان

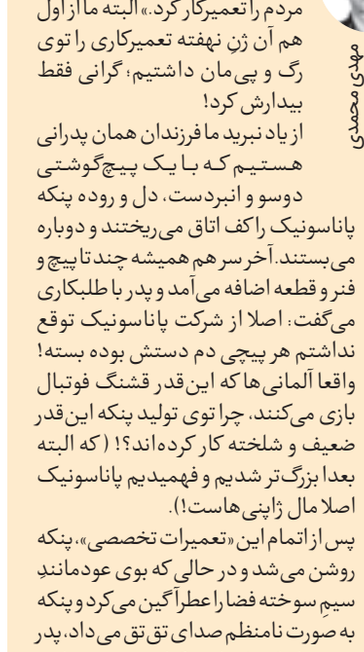

شخم هفته

دل داروخانه‌ها، قرص نیست عرق نعنا که هست!

مهدی محمدی
خبرنگار شهرآرا

در «شخم هفته» این هفته، به داروخانه‌هایی که داروهایشان از داروی خانه‌های مردم کمتر است، مرغ‌هایی که سطح خورد و خوراکشان ارتقا یافته است، ژن تعمیرکاری که نسل به نسل منتقل شده است و حل‌شدن تنها مشکل باقی‌مانده مردم یعنی اختصاص یک عدد کارت اعتباری برای مسافرت خواهیم پرداخت:

داروخانه‌ای که باتمام داروندارش، دارو ندارد!

عضو کمیسیون بهداشت مجلس گفته است داروخانه‌ها دیگر پول ندارند دارو بخرند! این یعنی به یک نقطه مشترک تاریخی رسیده‌ایم: الان نه ما توان خرید داروداریم، نه داروخانه‌ها!

با همین فرمان جلو برویم، تا چند وقت دیگر مجموعه قرص و داروهای نصفه‌نیمه داخل در یخچال ما، از موجودی هر داروخانه‌ای غنی‌تر خواهد بود!

البته ما مردم باز هم مشکلی نداریم؛ ده‌ها سال تجربه عمیق و آکادمیک در خوددرمانی داریم و همچنان با ترکیب عرق نعنا و خارخاسک و خارشتر، انواع میکروب‌ها را خوار و خفیف می‌کنیم! اما دلمان برای کارکنان طفلکی داروخانه‌ها می‌سوزد؛ فکر کن هر مریضی بپرسد فلان دارو را دارید و آن‌ها با تکان دادن سر به چپ و راست بگویند: «نداریم»

همین تکان دادن مداوم سر، خودش باعث آرتروز شدید گردن می‌شود؛ دردی که متأسفانه داروی درمانش شاید توی کیف مادربزرگ‌ها پیدا شود ولی داخل داروخانه‌ها اصلا!

مرغ‌های شکم‌پر، آدم‌های شکم‌خالی!

راستش ما هر وقت روستا می‌رفتیم می‌دیدیم این مرغ‌ها به تمام چیزهایی که در محیط اطرافشان وجود داشت- از نان خشک و آشغال سبزی گرفته تا آب گل‌آلود و لجن‌آلود داخل جوی آب- به چشم اطعمه و اشربه نگاه می‌کردند، هر چه جلوی نوکشان بود با کمال میل، میل می‌کردند و اهل کلاس گذاشتن‌های بی‌خود نبودند.

ولی گویا مرغداران محترم کشور، مرغ‌ها را یک مقدار لوس و نازنازی بار آورده‌اند و در حالی که ما مردم یادمان نیست آخرین بار کی ذرت مکزیکی خورده‌ایم، دبیر انجمن واردکنندگان فراورده‌های دامی گفته: زمانی که ذرت از کیلویی چهل هزارتومان به کیلویی ۵۳ هزار تومان رسیده، طبیعی است که باید منتظر افزایش قیمت مرغ باشیم.

گویا ایشان کلا در جریان نیستند ما همین الان هم توانایی خریدن بال سمت چپ همان مرغ‌هایی را که ذرت چهل هزارتومانی کوفت، ببخشید، میل کرده‌اند نداریم، چه برسد به اینکه با افتخار مژده دهند گرانی مرغ در راه است چون مرغ‌های بعدی که به بازار تشریف‌فرما می‌شوند، با این ذرت ۵۳ هزار تومانی‌ها بزرگ شده‌اند!

ژن تعمیراتی

یکی از نشریات نوشته است: «گرانی مردم را تعمیرکار کرد.» البته ما از اول هم آن ژنِ نهفته تعمیرکاری را توی رگ و پی‌مان داشتیم؛ گرانی فقط بیدارش کرد!

از یاد نبرید ما فرزندان همان پدرانی هستیم که با یک پیچ‌گوشتی دوسو و انبردست، دل و روده پنکه پاناسونیک را کف اتاق می‌ریختند و دوباره می‌بستند. آخر سر هم همیشه چند تا پیچ و فنر و قطعه اضافه می‌آمد و پدر با طلبکاری می‌گفت: اصلا از شرکت پاناسونیک توقع نداشتم هر پیچی دم دستش بوده بسته! واقعا آلمانی‌ها که این‌قدر فشنگ فوتبال بازی می‌کنند، چرا توی تولید پنکه این‌قدر ضعیف و شلخته کار کرده‌اند؟! (که البته بعدا بزرگ‌تر شدیم و فهمیدیم پاناسونیک اصلا مال ژاپنی‌هاست!).

پس از اتمام این «تعمیرات تخصصی»، پنکه روشن می‌شد و در حالی که بوی عودماندِ سیمِ سوخته فضا را عطرآگین می‌کرد و پنکه به صورت نامنظم صدای تق‌تق می‌داد، پدر بدون اینکه ذره‌ای نگرانی در چهره‌اش دیده شود با غرور می‌گفت: دیدی؟ حتی از روز اولش هم بهتر شد. خلاصه که تعمیرات در DNA و ژن ما نهفته بود، گرانی فقط زحمتِ فعال‌سازی‌اش را کشید!

البته در تعمیرات، هوش مصنوعی هم می‌توانست کمک‌دستمان باشد ولی حیف که مانند همان پنکه‌های پاناسونیک زیر دست پدر، مشکلات و ضعف‌های خاص خودش را دارد.

اگه یه روز بری سفر، ما رو هم با خودت ببر!

دولت از ارائه کارت اعتباری سفر تا سقف ۵۰۰ میلیون تومان خبر داد؛ تسهیلاتی با بازپرداخت بیست و چهار ماهه که با کمترین نرخ سود بانکی به گردشگران پرداخت می‌شود. به نظر ما که کلا بی‌خیال این طرح شوید!

مبادا گمان کنید به خاطر این می‌گوییم که مطمئن هستیم این وعده‌ها رنگ واقعیت به خود نمی‌گیرند، یا خدای نکرده اگر وامی هم در کار باشد طبق معمول به ما مردم عادی نمی‌رسد! خیر، بلکه دوست نداریم در این شرایط بودجه کشور با کسری شدید روبه‌رو شود و صداوسیما نتواند حقوق مجریان خود را بدهد!

ضمنا ما پیشنهادهای اقتصادی‌تری هم داریم؛ مثلا هر وقت آقای وزیر خارجه و هیئت همراه قصد سفر دیپلماتیک داشتند، ما مردم را هم سوار هواپیمای خودشان کنند تا به‌عنوان «هیئت همراهِ هیئت همراه» همراهی‌شان کنیم!

قول می‌دهیم که وسط آسمان دستمان را از پنجره هواپیما بیرون نیاوریم، موقع فرود برنامه جیغ و دست و هورای هواپیمایی راه نیندازیم، به توصیه‌های مهماندار که می‌گوید «دو در اضطراری در جلو، دو در در وسط و یک در در عقب قراردارد» گوش جان بسپاریم و تمام آداب پیچیده دیپلماتیک را هم- با اینکه گاهی بی‌ادبیم- مو به مو رعایت کنیم!